

زنان، آزار جنسی، شرق، غرب^۱

آیا برخی از زنان نسبت به خشونت مقاوم‌ترند؟

اسلاونکا دراکولیچ

ترجمه سارا احمدی

زن و مردی را تصور کنید که در یکی از رستوران‌های استکهلم نشسته‌اند. شنبه‌شب است و تازه یک شام دلپذیر را صرف کرده‌اند که نوبت به طرح این سؤال می‌رسد: «برویم خانه تو یا خانه من؟» تصمیم می‌گیرند به خانه مرد بروند. در آپارتمان، یک گیلان شراب می‌نوشند و روی کاناپه شروع می‌کنند به بوسیدن یکدیگر. اما از آنجا که تازه با یکدیگر ملاقات کرده‌اند، به این فکر می‌کنند که بهتر است چگونه پیش بروند. اغلب اوقات مردم برای هم بستری و

۱. این جستار بخشی از کتاب دراکولیچ است با این مشخصات:

Café Europa revisited (2021)

معاشقه نیازی به دستورالعمل ندارند. اما بعد از پویش #من-هم فضا تغییر کرده است.

در اول ژوئیه ۲۰۱۸، قانون جدیدی در سوئد روی کار آمد که به موجب آن رضایت صریح و روشن زوجین الزامی است؛ در غیر این صورت دخول در حکم تجاوز است، حتی اگر خشونت هم در کار نباشد. توافق کلامی یا ابراز تمایل آشکار به سکس لازم است. می‌توانند یکدیگر را بیوسند یا نوازش کنند و همین نیز باید کافی باشد تا زبان بدن هردو طرف سیگنال‌های روشنی بفرستند که فراتر از آن هم بروند یا نه. اما این اواخر، در بسیاری از موارد با گذشت ده یا بیست سال از ماجرا، بسیاری از زنان مدعی شدند سکس داشته‌اند بی‌آنکه رضایتی در کار باشد. همان مردی که روی کاناپه دارد زنی را می‌بوسد ممکن است بعدها دقیقاً به خاطر داشته باشد که در آن شب چه میان‌شان گذشته است، اما در صورتی که بعداً در دسر شود، چگونه می‌تواند ثابت کند که آن سکس مبتنی بر رضایت هردو طرف بوده است؟ کار درست این است که یک زوج عاقل و بالغ — که در میان اهالی سوئد هم زیاد پیدا می‌شوند — با یکدیگر بنشینند به مذاکره بر سر اینکه برای مستندسازی ابراز رضایت‌شان سند امضا کنند، حرف‌هایشان را ضبط کنند یا گام‌های بیشتری هم بردارند تا بتوانند با آن‌ها توافقی بودن هماغوشی‌شان را در برابر قانون اثبات کنند. در این حین، زمان می‌گذرد و آنچه به نظر می‌رسید قرار است خیلی بیشتر از این‌ها باشد صرفاً با یک بوسه پایان می‌پذیرد.

این موقعیتی که توصیف کردم البته بیشتر کاریکاتور واقعیت است تا خود آن، چراکه داشتن رضایت همیشه ضروری است و اغلب اوقات اصل قضیه برای همخوابگی جلب همین رضایت است، دو نفر با هم می‌خوابند چون هر جفت‌شان می‌خواهند. مگر آنکه یک کدام‌شان، غالباً طرف زن، دلش نخواهد و در این جور موارد خوب است قانونی وجود داشته باشد که بتوان به آن پشت گرم بود.

با وجود این، چندان خوشایند نیست که دولت وارد مسائل رختخوابی‌تان هم بشود، حتی اگر در خیرخواهانه‌ترین حالت ممکن باشد و حتی اگر بخواهد از شما محافظت کند. ترسناک است که این باید دولت باشد که از شما محافظت می‌کند یا حتی وقتی که بحث رابطه جنسی به میان می‌آید، باز هم این دولت باشد که تعریف می‌کند چه چیزی برای شما خوب است. برای ما که هنوز دیکتاتوری نیکلاس کاسکو در رومانی را به خاطر داریم، یعنی همان دوره‌ای که زنان باید هر ماه برای تست بارداری به متخصص زنان مراجعه می‌کردند، هرگونه اقدام دولت برای راه یافتن به درون اتاق خواب‌ها یک مقدار... زیاده‌روی است. همان‌طور که فشار کلیسای کاتولیک به دولت برای ممنوع کردن سقط جنین در لهستان چنین است. مقایسه غیرمنصفانه‌ای است؟ نه، چون سروکار جفت‌شان با یک چیز است: زنان، بدن‌هاشان و رابطه جنسی. و با این حال، اگر این پویش فمینیستی اخیر هنوز نقشی در تغییرات قانون‌گذاری ایفا نکرده است، پس فعلاً نمی‌توان آن را پویشی موفق به شمار آورد.

پویش #من-هم که در مبارزه با آزار و خشونت جنسی راه افتاده شاید یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی باشد که این اواخر برای زنان و جنبش فمینیسم رخ داده است. هشتگ #من-هم در اکتبر ۲۰۱۷ از شبکه‌های اجتماعی امریکا آغاز گشت و فراگیر شد و اروپا را در نوردید. #من-هم تلقی افراد را از رفتار موردپذیرش جامعه در زمینهٔ برخورد مردان با (اغلب) زنان تغییر داد و، از همین جهت، شرایط اجتماعی جدیدی به وجود آورد. این جنبش موجب شکل‌گیری آگاهی عمیقی پیرامون این واقعیت شد که بیشتر زنان حقیقتاً تجربهٔ آزار، خشونت و تعرض جنسی را دارند. هنگامی که تنها تعداد کمی از آن‌ها لب به بیان واقعیت می‌گشایند، رسانه‌ها و جامعه عموماً آن‌ها را نادیده می‌گیرند؛ اما هنگامی که هزاران نفر از آن‌ها به زبان می‌آیند، همه به شان گوش خواهند سپرد. #من-هم به زنان قدرت داد که مَهر سکوت را از لبان خود بردارند، نه تنها به خاطر خودشان، بلکه به این خاطر که به زبان آوردن این سخنان برای زنان دیگر نیز اهمیت دارد و با همراهی یکدیگر است که می‌توانند تغییری به ارمغان بیاورند.

به نظر می‌رسد که این پویش خواستار تمرکز بیشتر بر مسئله‌ای بود که بیشتر زنان تجربه‌اش را داشتند و می‌توانستند با آن احساس همدردی کنند، چیزی که از همان چند دهه قبل که جنبش فمینیستی و کشمکش بر سر حقوق برابر زنان و مردان آغاز شد، جای خالی آن به چشم می‌آمد. می‌توان این تمرکز اخیر را پیامد طیفی از مسائل مختلف انگار کرد، از تجزیهٔ ناشی از سیاست‌های «هویت جنسیتی» و سیالیت جنسیتی گرفته تا جنجال بر سر داشتن زبان

همگانی و غیرانحصاری تا جایی که کارش به داشتن سرویس بهداشتی همگانی و غیرانحصاری هم کشید. البته فمینیسم در تمامی جنبه‌های زندگی لازم است، اما گاهی اوقات به هدفی واحد و کاملاً روشن و مشخص نیاز دارد تا بتواند در دستیابی به تغییرات اجتماعی و قانونی توفیق یابد. در این نمونه، این پویش #من-هم بود که تعرض جنسی را متوقف کرد.

هنگامی که سخن از مسائل قانونی به میان می‌آید، #من-هم چندان بی‌عیب و ایراد نیست. از طرفی، وقتی می‌بینیم که به دنبال آن همه ادعا، به همان میزان از روندهای قضایی و امثال آن خبری نیست، برآشفته می‌شویم. بسیاری از مردان تحت فشار مجبور شدند استعفا دهند، بی‌آنکه فرصتی برای دفاع از خودشان در دادگاه داشته باشند. برخی از آن‌ها بهای سوءرفتارشان را با از دست دادن شغل‌شان دادند، چراکه اذهان عمومی میان اتهام آزارگری و اتهام تعرض جنسی یا تجاوز تمایز قائل نبود؛ مثل این است که جهنم طبقات مختلف نداشته باشد. برای شروع باید گفت که علت چنین امری این بود که در میان انبوه اتهامات، هنگامی که صحبت از مسئولیت داشتن و میزان تقصیر فرد خاطی به میان می‌آمد، خشونت را به عنوان یک عامل کلیدی تعیین نکرده بودند. اینکه کسی از زیر میز پایتان را لمس کند یا به‌تان دست بزند و انگولک‌تان کند به هیچ وجه مشابه آن نیست که به شما تجاوز به‌عنف کند. به همین دلیل است که طبق گفتهٔ مجلهٔ اکونومیست، تنها یک سال پس از انفجار #من-هم، به نظر می‌رسید که افکار عمومی روز به روز بیشتر و بیشتر از این دست نظرات حمایت می‌کند: «مردانی که بیست سال پیش در محل کار، زنان را آزار

جنسی داده‌اند نباید شغل شان را از دست بدهند.» (افزایش تا حدود ۲۸ الی ۳۶ درصد) یا «زنانی که از آزار جنسی شکایت دارند مشکلاتی را حل می‌کنند، اما مشکلات بیشتری را به بار می‌آورند.» (افزایش تا حدود ۲۹ الی ۳۱ درصد) یا اینکه «اتهامات واهی مشکلات بزرگ‌تری به وجود می‌آورند تا تعرض‌هایی که برملا نمی‌شوند و مجازاتی هم به دنبال ندارند» (افزایش تا حدود ۱۳ الی ۱۸ درصد). میزان افزایش کم است. با این همه، تغییر مشخصی را در فضای عمومی نشان می‌دهد.

البته اعتراض به آزار جنسی در تمام اقشار جامعه به یک اندازه نبود، حتی در امریکا. چنین نبود که همه زنان حس کنند باید علناً به آن معترض شوند. مخصوصاً زنانی که به ندرت می‌توانستند بر حمایت عمومی یا حمایت زنان قدرتمند حساب کنند. زنان معمولی نسبت به دیگران کمتر مایل بودند که ریسک کنند و از این حقیقت پرده بردارند که رئیس‌شان متجاوز است. به این ترتیب، روشن شد که اگر قرار باشد #من-هم از پویش به جنبش تبدیل شود، لازم است تمام اقشار جامعه را در بر بگیرد و حرکتش را در همان اقشار بالا متوقف نکند.

این پویش در امریکا متفاوت با اروپا عمل کرد. بر بخشی از اروپا تقریباً هیچ تأثیری نگذاشت. در واقع، هرچقدر که از شمال به جنوب، و از غرب به شرق اروپا می‌رویم، مشخصاً صدای زنان کمتر و کمتر شنیده می‌شود. هنگامی که به شبه جزیره بالکان می‌رسیم، این صدا به یک نجوای صرف تبدیل می‌شود.

انگاری آنجا هرگز هیچ نوع آزارگری ای رخ نداده است. این پویش‌ها همیشه رنگی محلی دارند؛ در فرانسه، این مردان را «خوک» خطاب می‌کردند که فی‌المثل در آلمان چنین نبود. ضمناً، در فرانسه یک بازیگر سرشناس زن، کاترین دنو، و گروهی بالغ بر صد نفر از چهره‌های مشهور، پویش #من-هم را محکوم و از «آزادی» مردان برای «پيله کردن» به زنان دفاع کردند. با این حال، حتی در آنجا نیز این طرز برخورد دارد به سرعت تغییر می‌کند.

ممکن است کسی درباره‌ی کشورهای بی‌پرسد که این پویش به ندرت در آن‌ها نمودی داشته است. مثلاً تأثیر این پویش در رومانی به کل قابل اغماض است وقتی که آن را با تغییرات بنیادین سوئد مقایسه می‌کنیم، که در آن قانون جدیدی در باب داشتن رضایت به سرعت در مجلس به تصویب رسید و عاقبت مردی که در سال ۲۰۱۱ مرتکب تجاوز شده بود به دو سال حبس ختم شد. این جریان یک آبروریزی حسابی بود، چراکه مرد خاطی، ژان کلود آرنو، همسر یکی از اعضای آکادمی سوئد بود. این ماجرا موجب خدشه‌دار شدن وجهه‌ی آکادمی شد و تصمیم گرفتند جایزه‌ی نوبل ادبیات ۲۰۱۸ را اعطا نکنند و به جای آن در سال بعد دو جایزه بدهند. در این میان، وزیر دفاع انگلستان، مایکل فالون، به دلیل آزار تعدادی از زنان مجبور به استعفا شد.

اگر همان موقعیتی را که در آن اتاق در استکهلم رخ داده بود در نظر بگیریم، اما این بار در صوفیه بلغارستان، آن وقت می‌توانیم مطمئن باشیم که هیچ قصدی مبنی بر مستندسازی رضایت در کار نیست. اما اگر نظر زن عوض شود و مرد به

اجبار روی بیاورد چه؟ تفاوت در اینجاست: نه قرار است هیچ وقت افراد زیادی از این قضیه خبردار شوند و نه چندان اتفاق خاصی رخ خواهد داد. نیروی پلیس و دادگاه‌ها ندرتاً به تجاوز رسیدگی می‌کنند — البته اگر اصلاً رسیدگی کنند — و آن‌هم تنها در موارد حادی که تجاوز منجر به آسیب‌های جسمی شدید شود.

بگذارید تا مسائل رختخوابی پیش نرویم و درباره‌ی همان آزارگری صحبت کنیم، همان‌طور که کل این جنبش نیز از افشای لمس کردن‌های ناخواسته آغاز شد که درجات مختلف داشتند، و دامنه‌ی آن‌ها از لمس کردن‌های ناخوشایند گرفته تا لمس کردن‌های خشونت‌بار را شامل می‌شد. در بلغارستان چه رفتاری آزارگری تلقی می‌شود؟ و آیا افرادی که در صوفیه هستند آن را به همان شکلی تجربه می‌کنند که در استکهلم تجربه می‌شود؟

نه، چنین نیست. اما برداشتی که افراد از رفتاری که برابر با آزارگری جنسی است دارند حتی در اروپای غربی نیز از کشوری به کشور دیگر بسیار متفاوت است. در سال ۲۰۱۷، نظرسنجی مؤسسه‌ی یو-گاو (You-Gov) در آلمان، بریتانیا، فرانسه، دانمارک، سوئد، فنلاند و نروژ نشان داد که وقتی پای شوخی‌های جنسی به میان می‌آید، زنان آلمانی نسبت به زنان بریتانیایی بیشتر اهل تساهل‌اند، و زنان دانمارکی به ندرت عکس‌العمل نشان می‌دهند. تنها ۳۷ درصد زنان بریتانیایی نسبت به اینکه مردی دستش را دور کمرشان حلقه کند مخالفت نشان می‌دهند، در حالی که ۷۲ درصد زنان فرانسوی آن را توهین تلقی

می‌کنند، حتی اینکه مردی به سینه‌هایشان نگاه کند هم نیمی از آن‌ها را می‌رنجانند.

تفاوت در تلقی مردم کشورهای مختلف از آزار جنسی چند سال قبل از #من-هم در مطالعه مهمی که سال ۲۰۱۴ از سوی آژانس حقوق اساسی اتحادیه اروپا انجام پذیرفت نشان داده شده است. این مطالعه ۴۲ هزار زن از تمام ۲۸ کشور عضو اتحادیه اروپا را در بر می‌گرفت. نتایج آن در خور توجه است. در کشورهای اسکاندیناوی (شمال اروپا)، ۸۱ درصد زنان مورد آزار جنسی قرار گرفته بودند، در حالی که در لهستان و رومانی این رقم ۳۲ درصد بود. بلغارستان با ۲۴ درصد پایین‌ترین رتبه را داشت. روی هم رفته، تنها ۶ درصد از زنان آزارهای حاد جنسی را به همکاران‌شان بازگفته بودند، و تنها ۴ درصد با پلیس تماس گرفته بودند، و کمتر از یک درصد با وکیل صحبت کرده بودند. باز هم این ارقام در دانمارک و سوئد و فرانسه بالاتر بود. وقتی تعاریف آزار جنسی را بر روی نقشه بیاوریم، می‌بینیم خط افتراقی که میان تعاریف کشورهای شرقی و کشورهای غربی وجود دارد چشمگیر است.

اگر در تلقی از آزارگری میان کشورهای غرب اروپا و کشورهای شرق اروپا این قدر تفاوت وجود دارد، آن وقت واکنش‌ها به #من-هم در کشورهای غربی چه تفاوت‌هایی با کشورهای سابقاً کمونیستی دارد؟

در مجارستان، #من-هم تأثیرگذار بود، گرچه از محفل‌های فرهنگی و حلقه‌های لیبرال فراتر نمی‌رفت. در لهستان، در فاصله ۱۵ تا ۲۲ اکتبر ۲۰۱۷، حدود ۳۵ هزار فرسته با هشتک‌های #MeToo و #JaTeż (من هم به زبان

لهستانی) در شبکه‌های اجتماعی انتشار یافتند که شامل فرسته‌های چهره‌های مشهور نیز می‌شدند. با این حال، در ماه‌های بعدی از سرعت این پویش کاسته شد، شاید چندان هم شگفت‌انگیز نباشد اگر این را هم در نظر بگیریم که طبق گزارش مؤسسه یورو بارومتر (مؤسسه سنجش افکار عمومی کمیسیون اروپا) دربارهٔ خشونت‌های مبتنی بر جنسیت، ۳۰ درصد لهستانی‌ها فکر می‌کنند که داشتن سکس بدون رضایت طرف مقابل را بسته به شرایط می‌توان توجیه کرد (میانگین این رقم در کل اروپا به ۲۷ درصد می‌رسد). در جمهوری چک، رادیو سراسری گزارش داد که از هر ده زن به یک نفرشان تجاوز شده است، اما تنها ده درصد از آنان به پلیس گزارش کرده‌اند و تنها دو درصد از متجاوزان تاکنون در دادگاه محکوم شده‌اند. سیاستمدار اهل چک، ویرا یورووا، عضو کمیسیون اروپایی برابری جنسیتی، در واکنش به پویش #من-هم از این حقیقت پرده برداشت که خود او نیز قربانی خشونت جنسی بوده و از زنان خواست تا به این جنبش بپیوندند.

گرچه رومانی یکی از بالاترین نرخ‌های خشونت علیه زنان را در اروپا دارد، آمار و ارقام نیروی پلیس نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۷، تنها ۳۴ نفر برای انواع مختلف تعرض جنسی و تجاوز تشکیل پرونده داده‌اند. اما صدها روایت در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته شدند. در میان آن‌ها، یکی از نمایندگان مجلس، فلورینا پرسادا، افشا کرد که خود او هم مورد آزار قرار گرفته است. با این حال، در آنجا این پویش پیش از آنکه ثمره‌ای برای آینده داشته باشد محو و کم‌رنگ شد. مشابه همین جریان در اسلواکی هم رخ داد. همان

اندک روایت‌های آزار جنسی که در آنجا منتشر شدند نیز به مردانی مربوط می‌شدند که در قید حیات نبودند.

لویتسا رزبرووا، عضو دپارتمان برابری جنسیتی و فرصت‌های برابر در وزارت کار، می‌گوید: «در اسلواکی اغلب وقتی زنی افشا می‌کند که مورد سوءاستفاده قرار گرفته یا تجربه آزار جنسی دارد به طرز عجیبی واکنش نشان می‌دهیم. معمولاً نسبت به او بی‌اعتمادیم و در صحت حرفش تردید داریم یا او را بابت اینکه مسبب این اتفاق بوده سرزنش می‌کنیم.» به هر حال، دست کم در این کشورها به این پویش واکنشی نشان داده شده است، ولی مثلاً در استونی یا کرواسی تقریباً هیچ واکنشی به این پویش نشان نداده‌اند. تنها چیزی که در کرواسی به چشم خورد مقالات جنجالی اندکی بود که در رسانه‌ها منتشر شد و موجبات یأس و اندوه فمینیست‌های کروات را فراهم کرد.

ظاهراً روشن است که نمی‌توان پویش #من-هم در اروپای شرقی را با اروپای غربی مقایسه کرد، چه از نظر شدت و دوام، و چه از نظر پیامدهای واقعی، حال می‌خواهد برکناری برخی از مردان از سمت‌های مهم و ذی‌نفوذشان باشد یا حمایت عمومی گسترده. البته سؤال اصلی این است که چرا زنان اروپای شرقی، که اگر از زنان اروپای غربی بیشتر نباشد کمتر از آن‌ها هم آزار جنسی را تجربه نکرده‌اند، چنین رفتاری را آزارگری به حساب نمی‌آورند؟ آیا اهل تساهل‌اند؟ آیا به شیوه متفاوتی تربیت شده و رشد کرده‌اند؟ یا تلقی آن‌ها از اینکه چه چیزی مجاز است و چه چیزی نه به طرق مختلف متأثر از رژیم‌های سیاسی متفاوت آن منطقه است؟

می‌توان گفت که به احتمال زیاد آن زنان هم تجربه آزار جنسی را دارند، اما راجع به آن صحبت نمی‌کنند، زیرا می‌دانند در قبال آن هیچ کاری از دست‌شان برنمی‌آید. ماریا بوکور در نشریه پابلیک سمینار تعریف می‌کند که در دوران کودکی، و بعد در نوجوانی، چگونه در رومانی مورد آزار جنسی قرار گرفته است: «هیچ وقت حس نکردم آزادم تا راجع به ترسم از تعرض جنسی با دیگران صحبت کنم، زیرا کسی قبل از من این کار را نکرده بود، هیچ زبانی برای ابرازش وجود نداشت و هیچ اقرار نداشتند که چقدر شایع و فراگیر شده است.»

زمانی که دختری جوان بودم اما آن قدری ستم رسیده بود که وقتی در خیابان راه می‌روم به‌طور کلامی، و وقتی در وسایل نقلیه هستم جسماً مورد آزار قرار بگیرم، هیچ وقت به ذهنم نرسید که به مادرم یا معلم یا هرکس دیگری راجع به آن بگویم. بیش از اندازه مایه خجالت بود. به علاوه، نه شهامتش را داشتم نه می‌توانستم آن را در قالب کلمات درآورم، زیرا جامعه اساساً این رفتار مردان را توهین‌آمیز به حساب نمی‌آورد. چند بار شده که زنان در اتوبوس یا تراموا حس کرده‌اند که مردی خودش را به کفل‌شان می‌چسباند یا دستی به سمت پایشان می‌رود یا سینه‌هایشان را لمس می‌کند؟ بسیار بیشتر از آنچه بتوان شمرد، چون که از عادت‌های مألوف مردان آنجاست، مثل سیگار کشیدن، مشروب خوردن و فحش دادن. می‌دانستم که نباید مردان را تحریک کنم، و این جور مواقع باید بروم و فاصله بگیرم. با این حال، چنین راهکاری وقتی در یک اتوبوس حسابی شلوغ گیر افتاده یا در صف ایستاده بودم کاملاً غیرممکن بود. همچنین، متوجه

لبخندهای تأییدآمیز مردان می‌شدم، انگار که روی آوردن به هرزگی راهی گستاخانه اما همچنان مقبول برای تحسین و تمجید زنان بود. احمقانه بود که بخواهی رفتار معمول و همیشگی یک مرد را به جایی گزارش کنی. اصلاً به چه کسی می‌خواستی گزارش کنی؟ خیلی افراطی بود که بخواهی بروی سراغ پلیس، آن‌هم پلیسی که در یک کشور کمونیستی ابزار قدرتی بود که از آن علیه مردم استفاده می‌شد، نه برای کمک به آنان. می‌دانستم که در هر حال تقصیرش قرار است بیفتد گردن من؛ حالا یا بابت مدل لباس پوشیدنم یا بابت رفتارم. همه‌جا زنان این قبیل «استدلال»ها را از حفظ‌اند و شاید در برخی از کشورها و فرهنگ‌ها بیشتر از جاهای دیگر این حرف‌ها رسماً بر زبان آورده می‌شوند. اکثر ما بدون هیچ دلیلی احساس گناه می‌کنیم و هیچ‌کسی نیست که فریادرس مان باشد.

همین مسئله این روزها در پویش #من-هم نیز انعکاس یافته است: زنان می‌دانند که قرار است بابت چیزی سرزنش شوند که هنوز هم «هیاهوی بسیار برای هیچ» به حساب می‌آید.

بعدها آزارهای جنسی در زندگی مان ادامه یافت، در محل کار یا تحصیل. به‌شیوه‌های دیگری نیز بروز پیدا می‌کرد: علاوه بر بوسه‌ها و آغوش‌های ناخواسته، انگولک کردن هم در کار بود. پیشنهادهای صریح و درخواست‌های وقیحانه نیز به فهرست اضافه شدند. با این حال، ما بزرگ شدیم و بهتر توانستیم که از شر تماس‌های ناخواسته دور بمانیم. در یک فرهنگ بسیار مردسالار، زنان با تجربه‌آزار جنسی بزرگ می‌شوند، که رفتاری است ناخوشایند اما کم‌وبیش

معمول. این طور به نظر می‌رسد که شیوع آزارگری جنسی امری است پذیرفته شده و همین خود دلیلی است بر اینکه جامعه این چیزها را برمی‌تابد. در این زمینه، صحنه‌ای گویا از سال ۱۹۷۸ در خاطرمان مانده. رویداد دروگ - سا ژنا (Drug-ca Žena) بود، اولین کنفرانس بین‌المللی دربارهٔ زنان در بلگراد. فمینیست‌های مشهور زیادی حضور داشتند، افرادی نظیر داجا مارائینی، نویسندهٔ ایتالیایی، و آلیس شوارتسر، روزنامه‌نگار آلمانی، و همچنین شرکت‌کنندگان خارجی دیگر. یک روز که به گردش دسته‌جمعی برای تماشای جاهای دیدنی رفته بودند، از دیدن رفتار مردان در خیابان‌ها، متلک انداختن‌ها و ایما و اشاره‌هایشان شوکه شدند. زبان آن‌ها را نمی‌فهمیدند، ولی معنا و مفهومش را درمی‌یافتند. همکاران بلگرادی که همراهی‌شان می‌کردند شرمسارتر از آن بودند که کلمه به کلمهٔ حرف‌های آن مردان را ترجمه کنند و می‌کوشیدند که کل جریان را کم‌اهمیت جلوه دهند. مهمانان آشکارا از رفتار هردو طرف شگفت‌زده شده بودند، هم از رفتار مردان و هم از رفتار فمینیست‌های محلی که سعی می‌کردند آن را ندیده بگیرند. با این حال، در آن زمان ما - فمینیست‌های اهل یوگسلاوی سابق - بلد نبودیم کار بهتری کنیم. ما تا آن زمان هنوز نشنیده بودیم که این همان رفتاری است که به آن آزارگری جنسی می‌گویند.

چهل سال بعد از آن جریان، واکنش اندک زنان به پویش #من-هم در اروپای شرقی، نه تنها بابت بدنامی در جامعه، که بابت ترس از قرار دادن خود در معرض استهزا، خصومت و دیگر پیامدهای ممکن در محل کار است - که

زنان سراسر دنیا تجربه‌اش را دارند. مهم‌تر از همه این‌ها، هیچ رسم نیست که افراد مشکلات‌شان را بر زبان آورند. شاید درک این نکته دشوار باشد که جامعه باید محیطی بیافریند که در آن فرد بتواند تشخیص دهد چنین رفتاری آزار جنسی است و حس کند که می‌تواند آن را بازگو کند. در کشورهای اروپای غربی، زنان در این زمینه مشکل کمتری دارند، گرچه حتی در آنجا هم بیشتر خشونت‌های خانگی و تجاوزها مسکوت می‌مانند. در سوئد، چندین دهه از عادی شدن گزارش آزار جنسی بدون هیچ‌گونه احساس شرمساری می‌گذرد، درحالی‌که چنین چیزی در آمریکا تنها همین اواخر با #من-هم ممکن شده است.

با وجود این، در اروپای شرقی، گذشته همچنان دست بالا را دارد. ذهنیت موجود در این کشورها ناشی از شرایطی است که در یک طرف آن نوعی رهایی صوری وجود دارد و در طرف دیگر جامعه‌ای به شدت مردسالار.

هنگامی که واکنش زنان اروپای شرقی را به این پویش مبارزه با آزار جنسی، سوءاستفاده و خشونت در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که از مسئله مهمی تا حد زیادی چشم‌پوشی شده است: مسئله خشونت خانگی. همین‌طور مسئله خشونت «خانگی» هر روزه که در بیشتر این جوامع مشاهده و تجربه شده است می‌تواند علت کمبود واکنش به #من-هم را روشن کند. البته، این وضع از کشوری به کشور دیگر متفاوت است، اما همه ما در شرایطی بزرگ شده‌ایم که حتی اگر فرزند بهترین خانواده‌ها هم باشیم، باز هم کتک خوردن‌های گهگاهی و تنبیه‌های بدنی کودکان برایمان داستان چندان غریبی نیست

«تأدیب فرزندان آن‌ها را نمی‌کشد»^۲ رویکرد رایجی بود) چه در خانه و چه در مدرسه. گرچه اغلب چنین اتفاقاتی نمی‌افتاد، اما اگر در مدرسه ابتدایی من معلمی دانش‌آموزی را کتک می‌زد مایهٔ رسوایی و آبروریزی اش نمی‌شد. و این فقط به خاطر کمونیسم به معنای دقیق کلمه نبود، بلکه به این خاطر بود که بسیار پیش می‌آمد که رژیم کمونیستی در کشورهای در حال توسعه و اصولاً کشاورزی و با جوامع به شدت مردسالار رایج گردد یا به‌شان تحمیل شود. هرچقدر جامعه مردسالارتر بود، خشونت بیشتری در آن مشاهده و تجربه می‌شد، چه در خانه و جز آن. با وجود این، در آمارهایی که دولت پیرامون تمام عرصه‌های زندگی انسانی به دست می‌دهد، جای خالی اعداد و ارقام دقیق و تأییدشده دربارهٔ خشونت خانگی آشکارا به چشم می‌خورد، و ما می‌مانیم با تخمین‌های خام و دریافت‌های شهودی‌مان، با داستان‌هایی که به‌جای واقعیت‌ها و آمار و ارقام در دست داریم.

گفتن اینکه زنان در کشورهای سابقاً کمونیستی به خشونت عادت داشته‌اند و در نتیجه آزار جنسی را مسئلهٔ بزرگی در نظر نمی‌گرفته‌اند زیاده‌روی است. اما این واقعیت که خشونت به‌ندرت در خانواده گزارش شده یا موضوع جلسهٔ محاکمه در دادگاه بوده است قطعاً نشان‌دهندهٔ آن است که خشونت جنسی را چندان مسئلهٔ بزرگی نمی‌دانستند، حال چه در خانواده و چه در گسترهٔ کلان‌تر جامعه. اگر هم می‌خواستند که خشونت خانگی را اصلاً به

۲. اشاره به بخشی از امثال شمارهٔ ۲۳ کتاب مقدس که می‌گوید: «تأدیب را از کودک خود دریغ

مدراید. زیرا تنبیه او را نمی‌کشد، بلکه جان او را از هلاکت نجات می‌دهد.» (م)

حساب بیاورند، آن را به عنوان بخشی و جزئی از مسئله اعتیاد به الکل در نظر می‌گرفتند که در آن زمان معضل بزرگی بود. مجدداً نظرسنجی‌ای که در سال ۲۰۱۲ توسط آژانس حقوق اساسی اتحادیه اروپا انجام گرفت تا اندازه‌ای منظورمان را از چپستی خشونت‌ی که از آن حرف می‌زنیم روشن می‌سازد. کشورهایی که در آن‌ها قربانیان بالاترین درصد خشونت‌های فیزیکی، جنسی و غیره را از جانب شریک جنسی یا افراد دیگر تجربه کرده بودند عبارت‌اند از: دانمارک با ۵۲ درصد؛ فنلاند با ۴۷ درصد و سوئد با ۴۶ درصد. اما در سر دیگر طیف باز هم کشورهای اروپای شرقی را می‌بینیم نظیر لهستان با ۱۹ درصد و کرواسی با ۲۱ درصد. چند سال بعد، در سال ۲۰۱۶، حدود ۷۸ درصد از افرادی که طی خشونت خانگی در کرواسی به قتل رسیدند زن بودند. در ده سال اخیر، ۲۵۰ زن کشته شده‌اند. طبق اطلاعات ثبت شده، هر ساله با ۱۵ هزار زن بد رفتاری می‌شود و از هر ده نفر یک نفر تجربه خشونت خانگی دارد.

دست کم براساس این آمار و ارقام، باورش دشوار است که زنان کشورهای شمال اروپا بیشتر از زنان لهستانی یا زنان کروات به معضل خشونت مردان دچار باشند. مشخصه‌های دیگر این کشورها فرد را به نتایج بسیار متفاوت‌تری از نمونه مذکور سوق می‌دهد. این تفاوت باید زیر سر تعاریفی باشد که از خشونت وجود دارند و این جامعه است که به آن‌ها شکل می‌دهد. مشخص است که در یک جامعه به شدت مردسالار، زنان عادت داده شده‌اند به اینکه خشونت بیشتری را دوام آورند و همین ویژگی با رویکرد سرزنش قربانی در جامعه، که همچنان حتی تا به امروز در اروپای شرقی رایج‌تر است، همراه می‌شود.

دنیای واقعی همین بوده و همین هم خواهد بود، و این مسئله صرف نظر از میزان کلی رهایی زنان، یکی از پارادوکس های زندگی تحت لوای کمونیسم و همچنین پسا کمونیسم است.

از طرفی، حقوق زنان در دولت کمونیستی و نظام قانونی آن بنا نهاده شده است و در آن تضمین شده که زنان تمام حقوق اولیه را داشته باشند، از حق رأی گرفته تا حق مالکیت زمین، از تحصیل گرفته تا طلاق، از دستمزد برابر برای کار یکسان گرفته تا داشتن اختیار بدن های خودشان. در محدوده یوگسلاوی سابق، تنها ۱۵۰ سال پیش یا چیزی در همین حدود، تقریباً ۹۰ درصد زنان سواد خواندن و نوشتن نداشتند. حتی نمی توانستند زیر اسم شان را امضا کنند. نمی توانستند ملکی را به ارث ببرند، نمی توانستند طلاق بگیرند یا خودشان انتخاب کنند که می خواهند فرزند داشته باشند یا نه. تازه ۱۱۰ سال پیش بود که حق تحصیل به آن ها داده شد. وقتی صحبت از تغییراتی می شود که کمونیسم در مدت زمان بسیار کوتاهی به بار آورد، رئیس جمهور زن پیشین کرواسی، کولیندا گرابار-کیتاروویچ، مثال خوبی است: مادر بزرگش از حقوق قانونی خود محروم بود، اما خودش در جامعه ای بالید که حقوق زن و مرد برابر بود و توانست به ریاست جمهوری برسد. این قطعاً نشان می دهد که کمونیسم با رهایی زنان «از بالا» برایشان چه کارهایی کرد.

با این حال، این تغییر صورت نمی گرفت مگر با مشارکت فعالانه زنان، چه در میدان نبرد در طول جنگ جهانی دوم چه بعد از آن، در سازماندهی زنان و آموختن به آن ها که در جبهه ضدفاشیستی زنان به نحوی شایسته قلم بزنند.

گرچه این سازمان مستقل بود، حزب کمونیست به سرعت بر آن چیره گشت و آن را به سازمان زنان کمونیست تبدیل کرد و شد ابزار قدرت حزب که بیشتر دغدغه اشاعه ایدئولوژی کمونیستی را داشت تا زنان و نیازهای آن‌ها را.

در آن شرایط، فمینیسم «فعالیت مشکوک» به حساب می‌آمد. استدلال رسمی چنین بود: «از آنجا که زنان رهایی یافته‌اند، دیگر نیازی به مباحثه بر سر حقوق زنان نیست.» چنان بود که انگار زنان در دنیایی ایدئال زندگی می‌کنند و خودشان از آن خبر ندارند، یا قدر آن را نمی‌دانند. و آن کسانی که تلاش می‌کردند روشنگری کنند و زنان را از شرایط واقعی آگاه سازند عناصر مشکوک به شمار می‌آمدند. در دهه ۱۹۸۰، زنانی که تلاش می‌کردند ذکر از واژه «فمینیسم» به میان آورند یا سعی داشتند درباره آن به طور علنی به گفت‌وگو بپردازند از سوی دولت مردان به این متهم می‌شدند که دارند «عقاید بورژوایی خارجی را وارد می‌کنند». رسانه‌های خبری پیش‌داوری‌هایی را درباره فمینیست‌های غربی به ویژه فمینیست‌های امریکایی اشاعه می‌دادند؛ و نه تنها گفته می‌شد که این زنان از مردان متنفرند و بدقیافه‌تر از آن بوده‌اند که بتوانند شوهر پیدا کنند، بلکه سینه‌بند‌هایشان را هم به آتش می‌کشند! احتمالاً این «برهان» به آتش کشیدن سینه‌بندها دقیقاً در همان جایی از جهان بر ضد فمینیست‌ها مؤثر واقع می‌شد که در آن خریدن یک سینه‌بند خوب دشوار بود. در بهترین حالت، فمینیست‌ها را خرابکار انگار می‌کردند، اما محتمل‌ترین بود که آن‌ها را به چشم وطن‌فروش ببینند.

با این حال، خشونت خانگی نتیجتاً نقطه شروع خوبی بود برای پدید آمدن اولین نوشته‌ها و گروه‌های غیررسمی فمینیستی، مانند گروه «ژنا دروشتوو» (žena i društvo) [زنان و جامعه] در زاگرب یوگسلاوی در اوایل دهه هشتاد، که در آن بخش از اروپا در نوع خود اولین بود. فمینیست‌های آن گروه می‌کوشیدند در رسانه‌ها توضیح دهند که خشونت جزئی عادی در زندگی زنان نیست و نباید آن را برتابند، بلکه باید آن را به پلیس گزارش کنند و در مواردی هم درخواست طلاق دهند. و گرچه طلاق گرفتن امری ممکن بود، اما به دلیل کمبود آپارتمان تصمیم دشواری بود. اجاره آپارتمان تقریباً بغایت گران بود، و تعداد بسیار اندکی آپارتمان برای اجاره وجود داشت. می‌توانستید به خانه پدر و مادرتان بازگردید یا درحالی که از هم جدا شده‌اید در یک آپارتمان بمانید. در نتیجه، وضعیت مالی زوجین غالباً سبب می‌شد که از تصمیم‌شان برای طلاق منصرف شوند.

زمان بسیار زیادی برد و البته تلاش زیادی برای متقاعد کردن افراد تا اولین شماره تماس مستقیم و پناهگاه اضطراری برای زنانی که مورد سوءاستفاده قرار گرفته بودند و به کمک نیاز داشتند در زاگرب راه‌اندازی شود. مداخله پلیس در نزاع‌های خانوادگی به‌منظور جلوگیری از خشونت که بر اثر تغییر قانون ممکن شد یک پیروزی اساسی به حساب می‌آمد، البته فارغ از اینکه پلیس به‌ندرت مداخله می‌کرد. در رویارویی سنت و قانون، سنت داشت برنده می‌شد.

در زندگی روزمره، زنان شاهد شکاف آشکاری بودند که میان اصول و ضوابط اعلام شده، قوانین و نهادها از یک سو، و واقعیت امر که تحت سلطهٔ رسوم مردسالارانه بود از سوی دیگر وجود داشت. این «رهایی از بالا» حتی با وجود دخیل کردن اولیهٔ زنان، متفاوت با «رهایی از پایین» عمل می‌کرد که یکی از خروجی‌هایش آن دسته از جنبش‌های مردمی است که طی صد سال اخیر با جد و جهد زنان کشورهای غربی پدید آمده. بنابراین، رهایی از بالا چندین نسل از زنان را بدون هیچ‌گونه آگاهی در این زمینه که برای مطالبهٔ حقوق‌شان باید چگونه عمل کنند بر جای گذاشت. شاید ایمان داشتند که کس دیگری این مسئولیت را بر عهده می‌گیرد و به‌نمایندگی از آن‌ها برای آرمان‌شان به مبارزه برخواهد خاست.

حتی اکنون، با گذشت سه دهه از فروپاشی کمونیسم، زنان در اروپای شرقی هنگام صحبت از دغدغه‌هایشان چندان تمایلی ندارند که حرفی راجع به آزار جنسی بر زبان آورند. اما حالا که مردم اروپای شرقی دیگر به بلوک واحدی تعلق ندارند، آیا گرد آوردن زنان تحت مخرج مشترک «گذشتهٔ کمونیستی» منطقی است؟ به نظرم هست، زیرا همین مخرج است که هنوز آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد و به طرق مختلف بر شیوهٔ زندگی‌شان تأثیر می‌گذارد.

پس از فروپاشی کمونیسم، بیشتر کشورهای آن بخش از اروپا شاهد تجدید حیات ناسیونالیسم و دین بودند؛ یعنی دقیقاً همان دو چیزی که تحت سلطهٔ کمونیسم بیشتر از همه سرکوب شده بود. و فرهنگ مردسالار هرگز ناپدید نشد. این مسئله در دورهٔ پس از سال ۱۹۸۹ و در نزاع بر سر حق سقط جنین تا حدی

بازتاب یافته است. داشتن حق انتخاب برای اینکه کودکی را به دنیا بیاورند یا نه سنگ بنای رهایی زنان بود، و تلاش برای انکار یا محدود ساختن این حق از مشکلات زیادی حکایت می‌کرد که به جایگاه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قانونی زنان در هر جامعه مرتبط می‌شد.

در پایان سال ۲۰۱۴، رسانه‌ها خبر دادند که متخصصان زنان بیشتر و بیشتری در بیمارستان‌های دولتی کرواسی از عمل سقط جنین امتناع می‌کنند، آن‌هم در کشوری که سقط جنین از سال ۱۹۶۹ در آن قانونی شده بود. انگار همین‌که برای اکثریت زنان سقط جنین تصمیمی عذاب‌آور است کافی نیست. حتی کافی نیست که در صورتی که نتوانی پول بیشتری بپردازی، پروسه دردناکی در انتظارت است. در کرواسی در یک بیمارستان دست رد به سینه‌ات می‌زنند تا به بیمارستان دیگری بروی و بفهمی که دکترهای آنجا هم عمل سقط جنین انجام نمی‌دهند، گرچه از نظر قانونی موظف‌اند چنین کنند. از سال ۱۹۹۶، دکترها، پرستاران و داروسازان توانسته‌اند از هرگونه دخالتی در سقط جنین امتناع کنند، آن‌هم به این خاطر که وجدان‌شان راضی به انجام سقط جنین نمی‌شود. البته هدف این است که زنان را از سقط جنین بازدارند.

صدای زنان از مجادله‌ای که برایشان اهمیت حیاتی دارد غایب بوده است (مگر در لهستان). زنان جوان که باید بیشتر از همه نگران باشند مطلقاً عکس‌العملی نشان ندادند. برخلاف انتظار، هیچ اعتراض عمومی‌ای شکل نگرفت، نه در میادین شهر و نه در شبکه‌های اجتماعی. در نگاه اول، عجیب به نظر می‌رسد که نسل جدید زنان، که در یک نظام دموکراتیک رشد کرده‌اند،

به آنچه می‌توان نقض بی‌شمرانه حقوق و همچنین تعدی به سلامتی‌شان نامید هیچ واکنشی نشان ندهند. اما باز هم برمی‌گردیم سر خانه اول، یعنی به همان استدلال قدیمی که بیشتر اوقات راجع به آزار جنسی و خشونت خانگی مطرح می‌شود، به همان برداشت تقلیل یافته از مسئله و نداشتن تجربه در مواجهه و رسیدگی به آن، به همان شرایطی که علت تداومش زنانی هستند که بنا به عادت سرخود عمل می‌کنند. این عقیده که زنان باید از یکدیگر حمایت کنند تا به اهداف مشترک‌شان دست یابند در اروپای شرقی وجود ندارد، هیچ‌وقت هم وجود نداشته است. به علاوه، به نظر نمی‌رسد زنانی که در دولت‌های این کشورها مشارکت دارند مسائل جنسیتی را معضل سیاسی تلقی کنند. زنان به حال خودشان واگذاشته شده‌اند و به آن میزانی که از دست‌شان برمی‌آید کاری از پیش نمی‌برند. انگار هنوز مانده تا مهم‌ترین درس عبرت‌شان را بگیرند و بیاموزند که رکودهای اجتماعی - اقتصادی می‌توانند موجب واکنش‌های شدید و نقض حق اساسی داشتن انتخاب شوند.

اما نمونه لهستان کاملاً متفاوت است و می‌تواند موجب امیدواری دیگران هم بشود. در سال ۱۹۹۳، سقط جنین ممنوع شد مگر در صورت نقص عضو جنین، تجاوز، و در خطر بودن جان مادر. در آن زمان، هیچ واکنش عمومی‌ای از جانب توده مردم به این ممنوعیت پیشنهادی صورت نگرفت. بیشتر سعی زنان بر این بود که دوران طاق‌فرسای گذار را دوام آورند. خود را ضعیف‌تر از آنی می‌دانستند که از حقوق‌شان دفاع کنند. با این حال، در سال ۲۰۰۹، یک سازمان قدرتمند به نام کنگره زنان (Kongres Kobiet) پدید آمد. و ثابت کرد

که قادر است تعداد زیادی از زنان را بسیج کند. در اکتبر ۲۰۱۶، پس از آنکه صدها هزار زن به خیابان‌ها آمدند تا به طرح ممنوعیت سقط جنین اعتراض کنند، دولت وادار به عقب‌نشینی شد.

در کشورهای دیگر که تمرکز سیاسی بیشتر بر گذار اقتصادی و ساختن ساختارهای دموکراتیک بود، حقوق زنان اولویت اصلی نبود، حتی برای خودشان.

وضع زنان در جوامعی که در دوران گذار پس از سال ۱۹۸۹ مانده‌اند چندان تعریفی ندارد. اما زنان کشورهای اروپای غربی نیز زندگی دشواری داشته‌اند. آن‌ها هم از داشتن مشاغل نامتناسب با میزان شایستگی‌شان، از نابرابری، از محدودیت‌ها و موانع نانوشته‌ای که بر سر راه‌شان قد علم می‌کنند^۳، و از دست دادن شأن و منزلت‌شان رنج برده‌اند. در غرب هم زنان کمتر از مردان در سیاست نقش دارند. کل این اوضاع در دهه گذشته بدتر هم شده است. بحران اقتصادی در واقع یک مخرج مشترک بوده و به کل اروپا آسیب رسانده است، هم شرق و هم غرب، هم زنان و هم مردان. با این حال، نگران‌کننده‌ترین پیامد بحران اقتصادی برای زنان برچیدن سریع خدمات رفاه اجتماعی و فقیر کردن آن‌هاست. زنان کمتری دارند کار می‌کنند، آن‌هم بر خلاف این واقعیت که اکثر آن‌ها نسبت به مردان صلاحیت بیشتری برای کار کردن دارند. در اتحادیه اروپا، استخدام زنان رو به فزونی است (۶۶.۶ درصد زنان در سال ۲۰۱۷، در مقایسه با ۷۸.۱ درصد مردان)، اما همچنان زنان کمتر از مردان

3. glass ceiling

استخدام می‌شوند. و آن‌هایی هم که استخدام می‌شوند مشاغلشان کلاً کم‌درآمدتر از مردان است. شکاف دستمزد در میان زن و مرد که متوسط آن به ۱۶ درصد در اتحادیه اروپا می‌رسد همچنان بر جای خود باقی است، گرچه عملکرد زنان در مدرسه و دانشگاه از مردان بهتر است؛ و این مسئله نهایتاً به این معناست که زنان مستمری کمتری می‌گیرند و هنگام سالخوردگی فقیرتر از مردان‌اند.

تفاوت‌ها در واکنش به پویش #من-هم در تاریخ‌های متفاوت و متفاوت بودن زندگی زنان ریشه دارد. رژیم‌های سیاسی مستبد نیز بخشی از این پدیده هستند، زیرا آن‌ها هستند که مَهر سکوت بر لب‌های زنان زده‌اند و به سکوت وادارشان کرده‌اند. امروزه زندگی زنان حتی از گذشته هم دشوارتر شده، دست‌کم از جهت حفظ حقوق و مزایا، دورنمای استخدام، و دستمزد برابر برای کار مشابه. بسیاری از آن‌ها استطاعت بچه‌دار شدن ندارند. بسیاری از آن‌ها در جست‌وجوی زندگی بهتر به غرب مهاجرت می‌کنند. در چنین شرایطی که تمام هستی زنان با ناامنی گره خورده، مسئله آزار جنسی گرچه مبرم است، صرفاً برای زنان در اولویت نیست تا در برابر آن به پا خیزند.

حق اعتراض علنی به آزار، تعرض و خشونت جنسی حق مهمی است. لیکن باید دریافت که جد و جهد برای به کرسی نشاندن این حق در اصل برای چیست. این متأخرترین قسمت تکاپوی درازمدت، طاقت‌فرسا و گاه دردناک زنان است برای داشتن اختیار بر بدن‌های خودشان. با این حال، این واقعیت که در اروپای شرقی چنین حقی به اندازه کشورهای غربی تأثیر نداشته است به

این معناست که شکاف ایجادشده در گذشته به آن سرعتی که فکرش را می‌کردیم از بین نرفته است.

بسیاری از زنان پیشرو در عرصه‌های فرهنگ، حرفه‌های مختلف، سیاست و صنعت سرگرمی به‌ویژه در ایالات متحده در اعلام اینکه پویش #من-هم حرکتی انقلابی است عجله به خرج دادند. اما برای اینکه این پویش واقعاً به یک حرکت انقلابی مبدل شود لازم است هم جامع‌تر شود و هم گستره وسیع‌تری داشته باشد تا به همه جا برسد و در جای جای دنیا از حمایتی عظیم بهره‌مند گردد.